

کودک شما

هفت سالگی نرسیده است که کودک کم و بیش مسائل را درک میکند و همه چیز را بخوبی می‌فهمد لایزال است به ما چنین آموخته و در واقع این مطلب خیلی هم از حقیقت بدور نیست.

در هفت سالگی شما می‌توانید شخصیت هنگام بلوغ فرزند خود را در وجودش مشاهده کنید او قادر به استقلال است، میتواند درخواست هایش را بیان کند و بد و خوب را تشخیص دهد و برخواسته‌ها و هوسهای خود تا حدی حاکم باشد، کودک تقریباً در این سن نوعی استقلال پیدا می‌کند.

این پیشرفت‌ها کمره کوشش و سعی خاصی نیست زیرا شخصیت کودک خود بخود در بازی‌های کودکانه‌اش شکل می‌گیرد، هر بازی تازه هوش و استعداد او را به کار می‌اندازد و او را توان می‌کند که به مسائل تازه‌تری فکر و دقت نماید. گاهی این بازی‌های کودکانه دامنه‌اش خیلی وسیع‌تر میشود، کودک از شما تقلید می‌کند و سعی می‌کند حالات شما را بخود بگیرد، یعنی سعی می‌کند و جستجو می‌نماید تا شخصیت واقعی آینده خود را می‌آورد، کودک همچنان را تقلید بسازد.

پس باید توجه داشته باشید که



شش ماهه هفت سالگی

ترجمه: ناجله

هایی که زیاد به دست و پایی آنان می‌ریزند تا او خشنود و در آن خایشی که یکی از مجلات فرانسوی انجام داده بود این موضوع به این ترتیب رسید:

آوانیسی بدین طریق انجام شد که عکس از مادر را در حالی که هر یک با حالتی ملانرانه و مهربان یا گودکان خود عکس انداخته بودند به پینه‌ها نشان دادند اغلب مادرها حالت جلدیه و شیفتگی بر لب‌ها داشتند ولی بالاخره مادر ایده‌آل مادری شد که حالت دوست‌ورفیق را داشت نه مغزور و بی‌قرا و یعنی از نوع مادرهایی که گودکان بتوانند به آنها اعتماد کنند و هم‌حرف‌های خود را بزنند و داشتن پناهگاه و ملجائی برای اعتراف همانقدر برای گودک دلپذیر است که بدین هنرنوع نوازمن و محبت‌ورفیق

شخصیتی که در جستجوی

خویش است

گودک برای آنکه شخصیت خود را بیابد نه تنها از پدر و مادر خود تقلید می‌کند بلکه نسبت به سایر شخصیت‌های نزدیک بخود و اطرافیان نیز قرا می‌گیرد اگر اطرافیان سعی نکنند از خود یک شخصیت محکم و جدی به او نشانند گودک آنها را از یاد خود رها می‌کند تا او از طریق دیگری می‌گردد و بهمین طریق بدل های خود را نگه دارد از دیگران

می‌کند به کلاسی (زود تا کار کند) مثل پدر و مادر خود و خواندن و نوشتن را در آن می‌آموزد و برآمیدالد که هر چه بیشتر کند به پدر و مادر شباهت بیشتری پیدا کرده و به آنها نزدیکتر می‌شود

آموختن بازیهای تازه و کارهای جدید از یاد نویسی گودک را به پدر و مادر استوار می‌کند و ادا کردن این بازیها نسبت به پدر و مادر به تمام پدر و مادرها نمود در هر چند ممکن است در این کار مشکلاتی وجود داشته باشد به خصوص وقتی گودک سعی می‌کند به جهتی وارد مرحله عمل شود و معیقات همین مشکلات است که او را از کار گودک می‌بازد به پدر و مادرها عموماً وقتی می‌بینند که فرزندشان گودکان هنگامی که تنها قادر است در وقت کمی وقت تلف می‌کند تا مشکلی را حل کند این عموماً می‌شود که فرزند با شکوه و با اعتماد به نفس خود می‌تواند این مشکل را حل کند و با مشاهده این گودک در واقع تقویت اعتماد به نفس او است این تقویت اعتماد به نفس که در او انجام می‌دهد گودک را قادر می‌کند تا خودش را از پدر و مادر جدا کند و به استقلال خود دست یابد و هرگز در زندگی قدرت مقابله با مسائل مشکلی را بیابا نمی‌کند

از طرفی گودکان اصولاً از مادر

گودک می‌باشد تا چه اندازه بتواند در او اثر نگذارد یعنی احتمال شما خیلی بیشتر از حرف‌ها و کلماتی که به او می‌گویید مؤثر است شما در حقیقت باید برای او نمونه یک شخصیت بسیار استوار و خوشبخت باشد و به او کمک کنید تا تجربه‌های جدید بیاموزد و بخصوص به او نشان دهید تا از شما جدا شده و در یک اجتماع جدید وارد شود

از سه سالگی می‌تواند شروع می‌شود تا قاطی بازیها گودک یک طرفه را بر سر می‌گذارد و در کنار او و صدای مادرش را می‌شنود و آنرا آواز او را در می‌آورد و او را مسخره می‌کند و جواب پدر و مادر اینطور لک می‌کند و می‌خندد و اما این تنها یک بازی ساده نیست گودک در تقلید او در وقت صحبت که شخصیت واقعی خود را می‌کشد می‌کند او تقلید می‌کند که بزرگ شود و شکوه که گودک زمان را از والدین خود قرا می‌گیرد و همه چیزهای دیگر را نیز از پدر و مادر آنان اقتباس می‌کند

مادر را به یاد می‌آورد و در پرتو آن می‌کند مادر می‌خندد و گودک سعی می‌کند بهمانگونه بخندد و همین فریزه تقلید است که او را وادار

چیزهای بیجا در حالی که او هرگز چیزی آموخته و آنرا در وجود خود حفظ کرده ، درست مثل کسیکه سعی می کند امضاء مشخصی برای خود داشته باشد و امضاهای گوناگون را که هر يك شبیه امضاء شخصی دیگری است آزمایش می کند تا عاقبت چیزی منحصر بخود بیابد .

یکی از چیزهای زبان آور این است که از کودکان بخواهیم شبیه یکدیگر باشند . بهتر است آنها را بخود واگذاریم تا شخصیت واقعی خودشان شکوفان شود .

وقتی دو سن سه یا چهار سالگی پسر کوچک شما دو می یابد که باید عشق مادر را با پدرش تقسیم کند و رقیب از او مقتدرتر است خود را در يك موقعیت وحشتناك حس میکند در صورتیکه برای دختر کوچولو پدر موجودی است که باید او را فتح کرد و او غالباً به استقبال این خطر که برانگیخته شدن خشم مادر باشد میرود .

کودک فکر می کند چطور ممکن است تمامی عشق پدر یا مادر را به خود اختصاص دهد ؟ و برای این کار هر چه بیشتر به آنها تاسی می جوید تا مورد توجه و تحسین قرار گیرد ، البته کودکان بیشتر مایلند مورد نظر جنس مخالف خود باشند یعنی پسر کوچولو در مقابل مادر يك حالت مردانه و حمایت کننده بخود می گیرد و دختر کوچک درست از روی تمام حرکات و رفتار مادر خود از پدر دلبری می کند .

به همین دلیل پسران همیشه در سیمای دختر دلخواه خود کمی از چهره مادر را جستجو می کنند و دختران هم به مردی دلپسنگی پیدا می کنند که صفات و اندکی از شخصیت

پدر را دارا باشد .

اگر پدر یا مادر در فرزند تاثیر مطلوب را نداشته باشند خواه بخاطر آنکه مادر اندکی خشن و مردصفت باشد یا بالعکس زیاده از حد از فرزندش حمایت و مواظبت کند و یا پدر ضعیف و یا بی اندازه جبار باشد کودک حتی جنسیت خود را هم به زحمت می پذیرد ، اگر چنان پدری دارد گاه از اینکه پسر به وجود آمده ناراضی است و همچنین اگر دختر باشد ترجیح میدهد جنسیتی خلاف آن داشته باشد .

برای آنکه کودکان بتوانند يك شخصیت متعادل داشته باشند باید الگوی آنها (پدر یا مادر یا شخصی که در جوار آنها زندگی می کنند) خود شخصیتی محکم داشته باشند .

وقتی شما می گوئید (این بچه بازی است) معنی این است که مسئله قابل اهمیت نیست البته از نظر شما اینطور است ولی وقتی به پسر خرد سالی که مشغول چیدن يك تکه مفا است می گوئید چکار می کنی ؟ جواب میدهد که دارم کار می کنم یا فلان چیز را درست میکنم و کمتر اذیت می افتد که اقرار کند بازی می کند و حق هم با اوست .

در همین بازیهاست که او وجود و استعداد خود را کشف میکند ، کودک شیرخواریکه زنگوله های خود را به صدا در می آورد در حقیقت گوشه های خود را امتحان می کند و حرکات دستهای خود را می آزمايد و به همین طریق فرا میگیرد که هر بار چگونه دستش را به حرکت در بیاورد تا آن صدای دلخواه ایجاد شود و کم کم در بازیهای دیگر چون دوچرخه سواری و پاتیناز حفظ تعادل بدن را می آموزد و بالاخره فرامیگیرد

چگونه پاها و تمام اعضاء بدن را تحت سلطه خویش گرفته هر چه بیشتر در تکمیل قدرت خود میکوشد تا از مرزهایی که وجود دارد بگذرد .

بازی بر هوشیاری کودک می افزاید

کودک از هیجده ماهگی سعی میکند مثلاً يك قطعه چوب را در يك گلدان فرو کند و یا دست بهر کاری که برایش مشکل و غیر ممکن مینماید بزند و تمام کارهایی که دیگران میکنند انجام بدهد اندکی بسد بسیار کنجکاو است و بر اثر همین کنجکاوی است که مثلاً يك اتوبیل کوکی را اوراق میکند تا به بیند چگونه حرکت میکند .

در پنج سالگی تحمل مقررات مدرسه برای کودک آسان نیست ، باید خاموش باشد ، مطیع باشد ، کارهای احمقانه نکند ، وبهمین دلیل است که صحنه های سخت را در خانه تمرین می کند .

در همین بازیهاست که حقیقت تلخی و سنگینی خود را از دست میدهد و قابل تحمل میشود ، کودک تمام آنچه را که نمیتواند در خلال ساعات مدرسه انجام دهد ، به صورت بازی بروز می دهد ، در اینحال است که قدرت کامل پیدا می کند و کوچکی و ضعف خود را از یاد می برد ، مشکلاتش را مطرح میکند ، آرزوهایش را مد نظر می آورد و برای آنها راه حلی پیدا می کند .

وقتی که يك کودک در مدرسه یا در خانواده با مشکلاتی روبرو میشود و ناچار او را به دست يك روانشناس می سپرد معمولاً روانشناس او را وامیدارد به دلخواه خود مشغول بازی بشود تا به این طریق به روحیات

او پی برد وبتواند او را معالجه کند .

کودک معمولا همه حوادث را بروی صحنه می آورد ، بعد به توجیه آنها می پردازد و به میل خود در آنها تغییر و تبدیل می دهد .

کم کم کیفیات ناراحت کننده اهمیت خود را از دست میدهند و کودک می تواند آنها را بدست فراموشی بپارد

بازیهای دسته جمعی زندگی در

جمعه را به کودک می آموزد

بازی بکودک اعتماد به نفس می دهد ، او که در مقابل بزرگترها خود را ضعیف و حقیر می بیند به جمع کودکان همسال خود پناهنده می شود ، فاصله ای که میان آنهاست جزئی است و کودک در مقابله با آنها می تواند زور آزمائی کند و به قدرت خود پی بسرد و گاه مورد تحسین واقع شود و بدینگونه به ارزشهای خود پی ببرد .

وقتیکه يك کودک می گوید :
« من توپ را تا آن درخت پستاب کردم » برای بزرگترها موضوع مهمی نیست ، ولی ممکن است این عمل واقعا تحسین سایر بچه ها را برانگیزد .

البته در شش ماهگی حضور يك کودک دیگر هیچ تاثیری ندارد و اصولا قبل از دوسالگی کودک معنی همبازی را نمی فهمد .

در دو سالگی است که کودک کم کم احتیاج به يك رفیق دارد و ترجیح میدهد رفیقش هم جنس و هم سال خودش باشد ، در اینموقع کودکان همزمان با یکدیگر بازی می کنند اما هنوز قادر نیستند خودش را با یکدیگر تطبیق دهند و

فقط بحضور یکدیگر احتیاج دارند .

نخستین جدائی سن کودکان

رفتن به کودکان نخستین جدائی بزرگ بین کودک و مادر است .

چگونه باید کودک را آماده کرد ؟ چگونه باید به او پذیرش وضع جدید را آموخت ؟ ما سعی می کنیم در اینجا به مادران جوان راهنمایی های لازم را بکنیم .

اول به بینیم در چه سن باید کودک را بکودکستان فرستاد ظاهرا کودکان ها کودک را از دو سالگی قبول می کنند ولی عملا قبل از سه سالگی این کار میسر نیست .

هیچ چیز مادران را مجبور نمی کند که نام فرزند خود را در کودکستان ثبت کنند و خیلی راحت می توانند آن ها را در سن مقتضی به دبستان بفرستند .

البته رفتن به کودکان نوعی آسودگی و تجربه است و کودکان سه یا چهار ساله خیلی زود به محیط آنها خو می گیرند ، باید صبر کرد که کودک از آب و گل درآید یعنی بتواند به تنهایی لباس بپوشد تنها غذا بخورد خودش را تمیز نگاهدارد اگر احساس سرما یا گرما یا ناراحتی دیگر میکند اظهار نماید و مهمتر از همه این که قادر باشد جدائی چند ساعته را براحتی تحمل کند و با غریبه ها بسازد و این طبعاً حدود سه سالگی است و در هر صورت باید يك زمان کوتاه به کودک فرصت داد تا خود را با محیط جدید تطبیق دهد . اما چگونه باید مدرسه را به کودک معرفی کرد ؟ در سه یا چهار سالگی کودک مایل است دوستانی داشته

باشد و علاوه بر آن احساس کند که بزرگ شده همین دو احتیاج او را تشویق میکند که به کلاس برود .

« تو دیگر بزرگ شده ای و به مدرسه میروی » ، « تو هم مثل بابا هرروز به سرکار میروی » و جملاتی از این قبیل است که او را دلگرم می کند .

بخطرات داشته باشید که هرگز نباید کودکان رفتن را به صورت يك تنبیه جلوه گر ساخت « اگر بچه خوبی نباشی ترا به مدرسه می فرستم » یا این که « اگر مطیع نباشی معلم ترا زندانی میکند » آگاهی باید رفتن به کودکان را منع کرد ؟ بله مثلا درست موقمی که يك کودک دیگر به دنیا آمده یا وقتی که والدین از هم جدا شده اند و یا عزیزی را در فامیل از دست داده اند در تمام این موارد و نظایر آن که برای کودک وحشتناک است باید او را بیشتر نزد خود نگاهداشت و باو محبت کرد زیرا در غیر این صورت او خود را طرد شده می پندارد و تصور می کند از محیط خانواده بیرونش کرده اند .

روزهای اول چه رفتاری باید در

پیش گرفت ؟

تاثیری که محیط مدرسه در کودک میگذارد وابستگی کامل به روز های اولیه دارد ، بخصوص هیچ چیز را نباید زیاد سخت گرفت ، کودکی که برای رفتن به مدرسه داد و فریاد راه می اندازد معمولا یکی دو دقیقه بعد از جدا شدن از مادر آرام می گیرد ، قرق کردن و او را خجالت دادن هم هیچ فایده ای ندارد ، طبیعی است

نه او اندک میترسد زیرا خود را
در يك محیط بیگانه می بیند کافی
ست که فقط يك دوست کوچک
یابد کند تا تمام مسائل حل شود.
**زنگنه بدانیم که کودک به کدوستان
خو گرفته یا نه ؟**

اگر کودک مطابق معمول خود
با نشاط و فعال است ، غذا خوب
می خورد و خوب می خوابد مشکلی
نویبین نیست ولی اگر کودک محبوس
است و گاه و بیگاه و بی جهت بهانه
می گیرد و گریه می کند یا اشتهاش
را از دست داده و شب ها از خواب
می پرد و غالبا مریض می شود باید
بسیار دقت و مواظبت کرد **نیاید**
این علامات را نادیده گرفت.

چنانچه کودکی به مدرسه
عادت نمی کند حتما از جهت روانی
بحد کافی رشد نکرده مثلا کودک
یکی یکدانه خانواده بوده و بهر
جهت فقط بر اساس مهربانی باید
این نوع کودکان را رام کرد وغالبا
معلمه کدوستان می تواند در رفع
اینگونه واکنشها به شما کمک کند.
ممکن است ماههای اول رفتن
تمام مدت به کلاس برای نوآموزان
خسته کننده باشد ، بنابراین به
کودک اجازه بدهید اگر يك روز
احساس خستگی می کند به دلخواه
خود در منزل استراحت نماید.

**چرا باید کودک را به کدوستان
فرستاد ؟**

در سه یا چهار سالگی کودک
تقریبا تمام وسایل و لوازم موجود
در خانه را شناخته و به آنها
خو گرفته و احتیاج دارد که چیز
های تازه تری را کشف کند و در
محیط یکنواخت خانه کم کم احساس
ناراحتی می نماید.
کدوستان به نیاز تحرك او

جواب می دهد زیرا همه چیز در
مقیاسهای لازم برای او پیش بینی
شده ، کودک می تواند با خیال
راحت به هر شیئی دست بزند ،
هر نوع بازی که می خواهد بکند
بی آن که او را منع کنند یا برای
او خطری داشته باشد.

آغاز ورود به دبستان

کودکستان در حقیقت يك خانه
دوم است محیط کوچک و امتهی
است که شباهت به کانون گرم
خانواده دارد بچه به دلخواه خود
آغاز ورود به دبستان
می گردد و بازی می کند معلم به همه
سئوالها جواب میدهد و اعتماد
کودکان را جلب می نماید.

در حالی که در دبستان وضع
کاملا متفاوت است و کودکان روز
های اول کاملا گیج می شوند ، معلم
که در کدوستان بسیار محبوب
است شخصیتش عوض می شود ،
قیافه جدی بخود می گیرد فرمان
می دهد ، تهدید می کند و تنبیه
می نماید.

در این موقع بچه های کوچکتر
خود را مورد بی مهربی تصور می کنند
و دائم دلشان می خواهد جای بچه
های بزرگتر باشند ، بچه هایی
که سه یا چهار سال از آنها
بزرگترند ، این بچه ها ناخودآگاه
مورد تحسین کودک قرار می گیرند
در حالی که وقتی در زنگ تنفس
با آنها رویرو می شوند ترس برشان
میدارد زیرا بزرگترها هستند که
فرمان می دهند فشار می آورند و
خلاصه بچه های کوچکتر ضعیفتر
خودشان را پرنده کوچکی در يك
جنگل بزرگ حس می کنند .
بعد از دوران بازی های مقدماتی
وقتی که کودک به دبستان خو

گرفت کم کم هنگام خواندن و نوشتن
فرا میرسد در این زمان هر کس
به کودک میرسد اول سئوال می-
کند « خوب تو حالا بلدی بخوانی؟ »
لکنت زبان

لکنت زبان از چه ناشی میشود؟
لکنت زبان يك بیماری نیست
بلکه نشانه وجود اشکلات ناشناخته ای
میتواند باشد و بهیچوجه با هوش
و استعداد کودک ارتباط ندارد.
لکنت حتی میتواند گاه به
دلیل بد شنیدن جملات باشد یا
بدلایل بسیاری زبانی که منشاء روانی
دارد ، مثلا کودکی که میترسد تنبیه
شود یا آن که دلش می خواهد
همچنان در مرحله کودکی باقی بماند.
چنانچه کودکی ناراحتی های
شدید در زندگی داخلی داشته باشد
که ممکن است شناخت هر يك از
این علل موجب برطرف شدن لکنت
گردد.

گاهی هم مربوط به این
میشود که کودک باید جملات را
دوباره یاد بگیرد یا اعتماد کند
و بداند که از کودکان دیگر کودن تر
نیست منتهی برای یاد گرفتن احتیاج
به زمان بیشتری دارد.

بخصوص با بچه هایی که
گرفتار لکنت زبان هستند بهیچوجه
نباید خشونت کرد البته برای
معالجه این گونه اطفال متشد
خصوصی هست که برای کودکانی
که اندکی به خواندن آشنا شده اند
میتواند مفید باشد.

ممکن است که دوره این
معالجه اندکی طولانی شود و سی
یا چهل جلسه هر دفعه ۲۰ دقیقه
یا نیم ساعت وقت بگیرد که باید با
راهنمایی پزشك به متخصص آن
رجوع شود.